

بررسی انتقادی مبانی اندیشه مدیریت تعارض منافع

رضا بکشلو * دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
bakeshlou@isu.ac.ir

سیدمجتبی عزیزی * دانشیار، گروه اندیشه سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران.
sm.azizi@isu.ac.ir

سیدمحمدهادی راجی * استادیار، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران.
rajji@isu.ac.ir

چکیده

«مدیریت تعارض منافع» به‌عنوان دستاورد نوین اخلاق حرفه‌ای در سطح فلسفه اجتماعی، مولود لیبرالیسم و برآمده از دغدغه‌های نئولیبرالی است. لیبرالیسم، رایج‌ترین فلسفه اجتماعی حال حاضر، بر تهدید نهان تأثیرگذاری منافع شخصی در اداره امر عمومی تأکید کرده و انسان مدرن را به مبارزه با این آسیب همیشگی فرامی‌خواند. بهره‌گیری از این اندیشه در نظام حقوقی ایران، مستلزم بازطراحی و بومی‌سازی مبانی نظری آن بر اساس ارزش‌های داخلی است. تحقق این هدف، مستلزم شناسایی تمایزات بنیادین و نیز انتقادات وارد بر مبانی نظری حاکم بر این اندیشه است؛ چه، خلق یک نظریه جدید، بدون اشراف بر اشکالات اصلی نظریه فعلی مقدور نخواهد بود. رسالت اصلی این نوشتار، شناسایی مهم‌ترین مؤلفه‌های مربوط به مبانی نظری این اندیشه و صورت‌بندی مهم‌ترین انتقادات وارد بر آن است. لذا سؤال اصلی بدین شرح است که «با توجه به خاستگاه لیبرالی اندیشه مدیریت تعارض منافع، مهم‌ترین مؤلفه‌های این نظریه در عرصه اداره امر عمومی کدام است و چه انتقاداتی بر آن وارد می‌باشد؟». این مقاله با اتخاذ روش توصیفی تحلیلی، به سه مؤلفه از مبانی نظری این اندیشه یعنی «روال‌گرایی»، «بی‌طرفی» و «فایده‌گرایی» پرداخته و از این رهگذر، انتقادات وارد بر آن را بررسی نموده است.

واژگان کلیدی: تعارض منافع، مدیریت تعارض منافع، بی‌طرفی، روال‌گرایی، فایده‌گرایی، لیبرالیسم، نئولیبرالیسم.



وزیران به تصویب رسید و در تاریخ ۱۳۹۹/۴/۲۱ با امضای رئیس جمهور وقت برای طی تشریفات قانونی به مجلس شورای اسلامی ارسال شد.

بررسی تاریخی تکوین مفهوم تعارض منافع و تحولات معنایی آن در ادبیات علمی معاصر نشان می‌دهد این مفهوم در سطح فلسفه اجتماعی، مولود لیبرالیسم و برآمده از دغدغه‌های نئولیبرالی است. لیبرالیسم به عنوان رایج‌ترین فلسفه اجتماعی حال حاضر، به زعم خویش، تهدید نهان تأثیرگذاری منافع شخصی در حوزه تمشیت امر عمومی را آشکار ساخت و انسان مدرن را به مبارزه دائمی با این آسیب همیشه حاضر فراخواند. انسان این اندیشه یک بازیگر قابل پیش‌بینی است و همواره تلاش می‌کند تا منافع خویش را بیشینه سازد. این رویکرد در سطح تمشیت امر عمومی منجر به ارائه این تحلیل می‌شود که همواره باید با استفاده از فرایندها و ساختارهای پیشگیرانه در صدد مهار این سودجویی برآمد، زیرا تفاوتی ندارد چه کسی در مسند امر عمومی است، هر کسی که باشد، به‌طور طبیعی منافع خویش را بر منافع عموم افراد عمومی ترجیح خواهد داد و با تقویت بروکراسی، آن را تثبیت خواهد نمود. تبیین ادله این برداشت و نیز استنادات مربوط به آن مجال دیگری می‌طلبد.^۱

با این اوصاف، بهره‌گیری از مفهوم مدیریت تعارض منافع در جمهوری اسلامی ایران، مستلزم بازطراحی و بومی‌سازی مبانی نظری آن بر اساس ارزش‌ها و ضرورت‌های داخلی است. تحقق این هدف مستلزم شناسایی تمایزات بنیادین و نیز انتقادات وارد بر مبانی نظری حاکم بر اندیشه مدیریت تعارض منافع است.

این نوشتار، رسالت اصلی خود را شناسایی مهم‌ترین مؤلفه‌های مربوط به مبانی نظری اندیشه مدیریت تعارض منافع و نیز تبیین مهم‌ترین انتقادات وارد بر آن می‌داند و از این رو، سؤال اصلی چنین طراحی شده است: «با توجه به خاستگاه لیبرالی اندیشه مدیریت تعارض منافع، مهم‌ترین مؤلفه‌های این نظریه در عرصه اداره امر عمومی کدام است و چه انتقاداتی بر آن وارد می‌باشد؟» ناگفته پیداست آنچه که در سطح تحلیل فلسفه اجتماعی حاکم بر اندیشه مدیریت تعارض منافع مورد بررسی قرار می‌گیرد، خود ریشه در سطحی عمیق‌تر از مبانی فلسفی دارد که در خلال متن، گاه به آن اشاره می‌شود. از آنجا که تمرکز این مقاله بر مرور مقدمات یا تشریح جنبه‌های مختلف مفهوم مدیریت تعارض منافع نیست. با در

^۱ تفصیل این موضوع و ادله مربوط به آن در نوشتار دیگری از این قلم تبیین شده است.

نظر گرفتن انتشار آثار متعدد در معرفی این اندیشه، مفاهیم پایه‌ای آن را می‌توان با رجوع به ادبیات موجود فراگرفت.^۱

ساختار مقاله بدین شرح انتظام یافته است که در سه بند، سه مؤلفه اندیشه مدیریت تعارض منافع در سطح فلسفه اجتماعی مورد اشاره و انتقاد قرار می‌گیرد. این مؤلفه‌ها عبارتند از: روال‌گرایی، بی‌طرفی و فایده‌گرایی. تکیه اندیشه مدیریت تعارض منافع بر این سه مؤلفه، خود یکی از یافته‌های پژوهش به شمار می‌آید؛ یافته‌ای که هم حاصل تحلیل روش‌ها و ابزارهای پیشنهادی این اندیشه است و هم نتیجه بررسی آثار علمی مرتبط با تبیین مبانی و اهداف آن. مرور منابع علمی داخلی و خارجی نشان می‌دهد که این مفاهیم از بسامد بالایی برخوردارند و مورد توافق پژوهشگران قرار گرفته‌اند و در برخی موارد به‌عنوان هدف و غایت اصلی اجرای سازوکارهای مدیریت تعارض منافع تلقی می‌شوند. افزون بر این، از آنجا که این اندیشه ریشه در مبانی لیبرالی دارد، انعکاس مؤلفه‌های اصلی فلسفه اجتماعی لیبرالیسم در ادبیات این حوزه به وضوح قابل مشاهده است. شایان ذکر است نقدهای ارائه‌شده در این مقاله، منحصرأ معطوف به چهارچوب نظری مذکور است و نباید به تمامی سازوکارهای پیشگیری از فساد تعمیم یابد.

پیشینه پژوهش: با وجود حجم قابل توجه پژوهش‌ها در حوزه مدیریت تعارض منافع، تحلیل مبانی نظری و فلسفی این مفهوم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اغلب مطالعات موجود، بر معرفی مفهوم، روش‌های اجرایی و توصیه‌های سیاستی متمرکز بوده‌اند. در این میان، دو اثر به بررسی ابعاد نظری موضوع نزدیک شده‌اند: کتاب «تعارض منافع در بخش عمومی»، تألیف یحیی مرتب، وحید کشافی‌نیا، مصطفی عباسی، محمد واثقی و مهدی فلاحیان، انتشارات شفافیت و پیشرفت، سال ۱۳۹۹ و رساله دکتری «مبانی و آثار تعارض منافع در حقوق ایران»، تألیف داود آنامرادنژاد، دانشگاه مازندران، سال ۱۴۰۰. با وجود این، در این آثار نیز مبانی حاکم بر این اندیشه در سطح فلسفه اجتماعی مورد تحلیل و بررسی نبوده است. دو مقاله نیز منتشر شده‌اند که در خلال مباحث خود اشاراتی اجمالی به مبانی حاکم بر اندیشه مدیریت تعارض منافع دارند: «تحلیل گفتمان تقنینی مداخله کیفری در وضعیت تعارض منافع» تألیف محمد اسدی، محمود صابر و اسدالله مسعودی‌مقام، مجله حقوق اداری شماره ۳۱ سال ۱۴۰۱ و «ارتقاء کیفی رفاه اجتماعی جامعه ایرانی در پرتو مدیریت تعارض منافع با تکیه بر مطالعه تطبیقی قاعده لاضرر

^۱ برای مطالعه بیشتر رک. (انصاری، ۱۴۰۱؛ مرتب، کشافی‌نیا، عباسی، واثقی، و فلاحیان، ۱۴۰۰)

نشان خواهد داد، ایده اصلی این اندیشه بر این پایه استوار است که ساختارهای نهادی و رویه‌های مناسب می‌توانند از فساد و سوءاستفاده جلوگیری کنند.

ترویج روش‌های پیشنهادی اندیشه مدیریت تعارض منافع و تسری آن به ساحات مختلف اداره امر عمومی این تلقی را ایجاد نموده است که این اندیشه در صدد حل یک مسئله عمیق اخلاقی با یک دستورالعمل فنی است. مرور توصیه‌های برآمده از این اندیشه نشان خواهد داد که بنا بر احراز انگیزه‌ها و در یک بیان کلی‌تر اهداف و غایات نیست، بلکه مجموعه‌ای از فرایندها در قالب فرم‌های استاندارد به محتواها اولویت داده می‌شوند. به عبارت دیگر مجموعه‌ای از قواعد صوری به عنوان اصول اساسی معرفی می‌شوند و کمتر توجهی به محتوای این اصول معطوف می‌گردد. از این رو می‌توان گفت ویژگی‌های مشترکی میان اندیشه تعارض منافع و روال‌گرایی مورد نظر اندیشمندان لیبرالیسم وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: تأکید بر سازوکارهای نهادی، بی‌طرفی نسبت به محتوای ارزشی و اولویت دادن قواعد صوری بر اهداف ذاتی.

اولین پیامد این رویکرد، تقلیل افعال غیراخلاقی و غیرمشروع به یک مسئله فرایندی و نهایتاً یک تخلف رویه‌ای است. این رویکرد می‌تواند به تدریج قضاوت اخلاقی درون‌فردی و حتی میان‌فردی را از بین برده و نهایتاً یک فهم صوری را ایجاد نماید که صرفاً در صدد انطباق با یک سری از مقررات است. به عبارت دیگر، این رویکرد می‌تواند ملاک مشروعیت یک فعل یا ترک فعل را به یک چک‌لیست همیشه ناقص از قبل تهیه‌شده تقلیل دهد و این خطری است که نه تنها اخلاق‌گرایی را تهدید می‌کند، بلکه ممکن است فهم جدیدی از اخلاق را ایجاد نماید که با طرح قواعد صوری در صدد هم‌راستایی با ممشای روال‌گرایان است. تثبیت اخلاق روالی، منجر به حق‌زدایی از اخلاق خواهد شد. به عبارت دیگر، محصول طبیعی تکیه بر روال‌گرایی، دور شدن از حقیقت‌خواهی و حق‌محوری است و این پدیده نه یک نقص اجرایی، بلکه نقص ذاتی تفکر روال‌محور است.

ابتنای اندیشه مدیریت تعارض منافع بر روال‌گرایی، موجب اشکالات دیگری نیز هست. یکی از این اشکالات، تمرکز افراطی بر مستندسازی به جای تمرکز بر حل مسئله است. توضیح اینکه وقتی روال‌ها و فرایندها موضوعیت پیدا می‌کنند، به مرور زمان این روال‌ها، خود به یک هدف غایی تبدیل می‌شوند و اهداف اصلی به فراموشی سپرده می‌شوند. به عنوان مثال در خصوص فرم‌های افشای منافع، به مرور

زمان فرم‌های شبیه به هم و با تفاوت اندک تکثیر شده و تکمیل آن برای افراد الزامی می‌شود. ارزشیابی افراد، دایره مدار تعداد فرم‌های تکمیل شده از سوی ایشان خواهد بود و نه کیفیت حل تعارضات احتمالی. لذا در مجموع شرایطی ایجاد می‌شود که گویی از ابتدا تکمیل کردن فرم‌های تدوین شده به خودی خود موضوعیت داشته است و نه اینکه فرم‌ها ابزاری برای پیشگیری از فساد باشند. اشکال دیگری که بر روال‌گرایی تعارض منافع وارد است عدم توجه به نابرابری‌های میان افراد است. توضیح اینکه روال‌های یکسان برای افراد غیریکسان با سطوح مختلف از برخورداری و نیز خصائص متنوع و گسترده موجد نوعی از نابرابری نهادینه ساختاری خواهد بود.

۱/۲. روال‌گرایی و تلقی مکانیکی از امر انسانی

روال‌گرایی به صورت متقابل با ایجاد یک فهم ساده‌اندیشانه و مکانیکی از اداره امور انسانی در تأثیر و تأثر است. برای تبیین این نکته اشاره به برداشت مایکل دیویس از تعارض منافع و قضاوت مطلوب مورد نظر او مفید است. تصور دیویس از مکانیکی بودن برخی تصمیمات و ارائه مثال‌هایی از علم ریاضی و تبیین الگوریتمی از تصمیمات انسانی ناشی از نوعی ساده‌اندیشی در خصوص انسان و البته تفوق نگاه‌های پوزیتیویستی است. دیویس صراحتاً فعل یک کارمند مبتنی بر کتاب قانون را عملی غیرقابل ارزش‌گذاری معرفی می‌کند. (Davis, 2012, pp. 571-572) او تصور می‌کند که مهم نیست چه کسی فعل موصوف را انجام می‌دهد یا تصمیم مزبور را اتخاذ می‌کند، زیرا این تصمیم الزاماً برآمده از نص قانون است و غیر آن قابل تصور نیست. درک ریاضی‌وار جامعه و به تبع آن تعاملات انسانی، می‌تواند منجر به یک نظام استنتاج مکانیکی بشود.

آنچه که دیویس به وضوح به تصویر کشیده است، نتیجه تفکر روال‌گرا است. تأکید افراطی بر موضوعیت فرایندها و روال‌ها، موجد برداشت‌هایی از انسان است که نمی‌تواند مورد قبول باشد. گویی فهم ایشان از انسان، همان ماشین برآمده از قواعد صنعتی است. اگر چه این برداشت ریشه در مبانی انسان‌شناختی ایشان دارد، لکن آنچه که در این قسمت مهم‌تر به نظر می‌رسد؛ فهم ویرانگر از رفتارشناسی انسان و ساده‌سازی خطرناک پیچیدگی‌های جامعه بشری است. این نکته به تنهایی می‌تواند باعث ایجاد یک خوش‌بینی کاذب به روش‌های مدیریت تعارض منافع شده و به شکل اغراق‌آمیزی آن را کارآمد جلوه دهد.

۱۸۳. روال‌گرایی در صدد از بین بردن زمینه منفعت

در ابتدا لازم است به این موضوع اشاره شود، آنچه باید مورد نکوهش و به تبع آن مقابله قرار گیرد، فساد است و نه صرف قرارگیری در موقعیت تعارض منافع، البته مقصود این نیست که هیچ روش پیشگیرانه‌ای مورد نیاز نیست و یا قابل توصیه نیست، بلکه تأکید اصلی بر این است که آنچه باید نفی و در سیاست‌های اداره‌ی امور عمومی طرد شود و با آن مقابله‌ای همه‌جانبه صورت گیرد، پدیده‌ی فساد است و تغییر نقطه کانونی مبارزه از فساد به تعارض منافع، سرخطی گمراه‌کننده است. چه اینکه نه همه موقعیت‌های تعارض منافع قابلیت مدیریت دارند و نه اینکه در صورت مدیریت همه موقعیت‌ها اتفاق مطلوبی رخ می‌دهد. برای تبیین بهتر این نکته ذکر این عبارات مفید به نظر می‌رسد:

«تعارض منافع موقعیتی است که فرد هر اقدامی انجام دهد، به یکی از منافع و وظایف خود لطمه وارد کرده است. در واقع در شرایط تعارض منافع به صورت اصولی امکان اتخاذ تصمیم بدون جهت برای فرد وجود ندارد ... به عبارت ساده‌تر تعارض منافع قرار دادن شخص در موقعیتی ناروا است. با توجه به آنچه بیان شد، قرار گرفتن در شرایط تعارض منافع به صورت قطعی سوء مدیریت و سوء تصمیم‌گیری ایجاد خواهد کرد.» (موسوی‌فرد، دریایی، و فاخر، ۱۴۰۱، صص. ۱۷-۱۸)

همانطور که روشن شد برخی منابع صراحتاً قرار گرفتن در موقعیت تعارض منافع را امری مذموم می‌دانند. این تلقی که قرار گرفتن در موقعیت تعارض منافع امری مذموم، غیراخلاقی و یا به صورت کلی امری نامطلوب باشد، نتیجه‌ای نخواهد داشت جز اینکه از میان بردن تمامی موقعیت‌های تعارض منافع - حتی المقدور - امری لازم و یا حداقل ممدوح است. این در حالی است که تقریباً در همه نظام‌های حقوقی، سیاسی و حرفه‌ای، بروز موقعیت تعارض منافع، اجتناب‌ناپذیر بوده و نمی‌توان جامعه‌ای عاری از این موقعیت‌ها را متصور بود.

تکرار و تأکید بر روش‌های روالی اندیشه تعارض منافع این تصور را ایجاد می‌نماید که ترویج‌دهندگان این رویکرد در صدد از بین بردن زمینه هرگونه منفعت‌طلبی برای انسان هستند. به عبارت دیگر گویی این اندیشه در صدد آن است که در یک آزمایشگاه بزرگ به نام جامعه بشری، یک انسان بدون منفعت تولید کند. شرایط محیطی در این آزمایشگاه بزرگ به شکلی تنظیم شده است که «همه» چیز تحت کنترل است. انسان تولیدی این آزمایشگاه با روال‌ها و فرایندهای طراحی شده، آشنا است و می‌داند که نباید

دست از پا خطا کند. مهم‌ترین ارزش این جامعه همین روال‌ها و فرایندها هستند و نقض این روال‌ها به مثابه عدول از مهم‌ترین ارزش‌های جامعه است.

۲. بی‌طرفی لیبرال؛ محور اندیشه مدیریت تعارض منافع

یکی از مفاهیم پرتکرار در آثار مربوط به مدیریت تعارض منافع، «بی‌طرفی» است. اغلب پژوهشگران و نظریه‌پردازانی که به این حوزه پرداخته‌اند، «بی‌طرفی» را به‌عنوان یکی از مفاهیم پایه‌ای و ضروری برای فهم و مدیریت تعارض منافع مطرح کرده‌اند یا به آن اشاره داشته‌اند. این پیوند عمیق، بی‌طرفی را به یک اصل کلیدی در شناخت مدیریت تعارض منافع تبدیل کرده است. برخی تصریح کرده‌اند که بی‌طرفی یکی از ارکان اصلی تعارض منافع است. (Doig, 2008, p. 119) مایکل دیویس «بی‌طرفی» را زیربنای قواعد تعارض منافع می‌داند و آن را شرط لازم برای حفظ اعتماد در حرفه‌هایی که تعارض منافع در آن‌ها شایع است، تلقی می‌کند. (Davis & Stark, 2001, p. 4,15,23) سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD) نیز در گزارش‌های خود بر محوریت بی‌طرفی در اندیشه تعارض منافع تأکید نموده است. (Bertók, 2003, p. 28,53,55,63) فراتر از این، برخی با اخذ مفهوم بی‌طرفی در تعریف تعارض منافع، این مفهوم را رکن اساسی تعارض منافع دانسته‌اند: «تعارض منافع وضعیتی است که در آن یک مقام دولتی یا یک کارمند، دارای منافع خصوصی یا شخصی است و این منافع به صورت بالقوه ممکن است بر اجرای بی‌طرفانه وظایف رسمی وی تأثیر بگذارد.» (MacDonald, McDonald, & Norman, 2002, p. 68) این شواهد نشان می‌دهد که بی‌طرفی، در اغلب مطالعات تعارض منافع به‌عنوان یک مفهوم محوری مطرح شده است. ابتدای اندیشه تعارض منافع بر مفهوم «بی‌طرفی» در آثار داخلی نیز مورد تصریح قرار گرفته است. (بادینی و سیاه‌بیدی کرمانشاهی، ۱۴۰۰، صص. ۲۱۷-۲۱۸؛ سیاه‌بیدی کرمانشاهی، ۱۴۰۰، صص. ۲۰-۲۲؛ مرتب، کشفانی‌نیا، عباسی، واثقی، و فلاحیان، ۱۴۰۰، صص. ۲۲۴ و ۲۸۸)

نکته قابل توجه این است که مفهوم «بی‌طرفی» رکن رکن اندیشه لیبرالیسم است. به عبارت دیگر، بی‌طرفی نه تنها یک شاخصه مشترک میان نحله‌های گوناگون لیبرالیسم است، بلکه دال مرکزی آن نیز هست. مایکل سندل اندیشه اصلی لیبرالیسم را بی‌طرفی دولت نسبت به رویکردهای مذهبی و اخلاقی متخذه از سوی شهروندان معرفی می‌کند. (Sandel, 1996, p. 4) ریچارد بلمی نیز در کتاب خود با عنوان

مایکل سندل هر انتخابی از سوی دولت را متضمن یک ترجیح در میان انتخاب‌های متفاوت می‌داند و در عمل، ایده بی‌طرفی را به نفع کسانی تحلیل می‌کند که فردگرایی اتمیستی را انتخاب نموده‌اند. به عبارت دیگر، سندل نشان می‌دهد که انتخاب هر سیاستی مبتنی بر یک سری مفروضات است و این انتخاب ناگزیر است و لیبرالیسم با ادعای بی‌طرفی، در واقع فردگرایی و حقوق فردی را به‌عنوان ارزش‌های غالب ترویج می‌دهد که خود نوعی جهت‌گیری است. (کاظمی و بوژمهرانی، ۱۳۸۹، صص. ۱۹-۲۲)

ابهامات مفهومی بی‌طرفی لیبرالی منجر به ایجاد یک «سردرگمی معضل‌ساز» شده است. درحالی‌که لیبرال‌ها بر ضرورت بی‌طرفی دولت در قبال تلقی‌های مختلف شهروندان از سعادت تأکید می‌کنند، خود در تعریف دقیق این مفهوم اختلاف نظر دارند. گروهی از لیبرال‌ها بی‌طرفی را به معنای عدم مداخله‌ی دولت در تعیین «خیرهای اجتماعی» می‌دانند، درحالی‌که دیگران آن را مستلزم تأمین فرصت‌های برابر برای تحقق ایده‌های فردی تفسیر می‌کنند. این اختلاف‌نظرها نه تنها امکان دستیابی به برداشتی واحد از بی‌طرفی را ناممکن می‌سازد، بلکه اجرای آن را نیز با تناقض‌های عملی مواجه می‌کند. (عزیزی، ۱۳۹۵، صص. ۳۴۹-۳۵۶)

سردرگمی معضل‌ساز مفهوم بی‌طرفی، خود آثار سوء قابل توجهی را در پی خواهد داشت: با ترویج بی‌طرفی، دولت از تشویق فضیلت‌های اجتماعی و اخلاقی که برای پایداری جامعه ضروری هستند، خودداری می‌کند. این امر به تضعیف پایه‌های اخلاقی جامعه می‌انجامد، چرا که افعال انسانی در غیاب حمایت دولت از ارزش‌های خاص، به تدریج بی‌معنا و بی‌ارزش می‌شوند. در نتیجه، جامعه با بحران معنایی و اخلاقی روبه‌رو می‌شود و چنین وضعیتی به راحتی می‌تواند به فروپاشی انسجام اجتماعی و بحران هویت جمعی بینجامد. از سوی دیگر، بی‌طرفی لیبرالی با اصل خودمختاری فردی که از اصول محوری لیبرالیسم است، در تعارض قرار می‌گیرد. خودمختاری واقعی، مستلزم وجود بستری فرهنگی و اجتماعی است که در آن افراد بتوانند میان انتخاب‌های متنوع و معنادار دست به گزینش بزنند، اما بی‌طرفی دولت به معنای عدم حمایت از فرهنگ‌ها و ارزش‌های خاص، عملاً امکان انتخاب‌های آگاهانه و اصیل را از افراد سلب می‌کند. در چنین شرایطی، خودمختاری به جای آنکه به معنای آزادی مثبت باشد، به آزادی منفی تقلیل می‌یابد. این شکل از آزادی، فاقد محتوای ارزشی است. این تعارض نشان

می‌دهد که لیبرالیسم در ترویج همزمان بی‌طرفی و خودمختاری با مشکل اساسی روبه‌روست. (عزیزی، ۱۳۹۵، صص. ۳۴۹-۳۵۶)

نقد دیگری که بی‌طرفی لیبرالی وارد دانسته شده است، تعارض آن با عدالت اجتماعی است. سندل، نظریه عدالت رالز را - که بر بی‌طرفی در توزیع منابع تأکید دارد - چنین نقد می‌کند که این نظریه نمی‌تواند عدالت را تأمین کند، زیرا به پیش‌فرض‌های فردگرایانه وابسته است. (Sandel, 1982, p. 66) او در جای دیگری استدلال می‌کند که بی‌طرفی لیبرال، با کنار گذاشتن بحث‌های اخلاقی، به تمرکز قدرت و ثروت کمک می‌کند و ایده برابری را تضعیف می‌کند. (Sandel, 1996, pp. 278-285) ویل کیملیکا نیز اشاره می‌کند که بی‌طرفی لیبرال در برابر نیازهای گروه‌های محروم، به تداوم نابرابری منجر می‌شود. از نظر او، بی‌طرفی لیبرال با اجتناب از مداخله فعال برای حمایت از گروه‌های محروم، نه تنها نمی‌تواند نابرابری‌های موجود را کاهش دهد، بلکه به‌طور ضمنی آن‌ها را تقویت می‌کند. (Kymlicka, 1995, pp. 108-112)

حفظ منافع گروه‌های خاص نظیر صاحبان سرمایه و پنهان ماندن اثر قدرت ایشان دیگر نقدی است که بر بی‌طرفی لیبرالی وارد شده است. اندرو وینسنت نشان می‌دهد که برخی منتقدین لیبرالیسم معتقدند آزادی مبتنی بر بازار، در مقام عمل اغلب به حفظ منافع مالکیت و سرمایه کمک کرده است. (Vincent, 2023, p. 52) برگر و لاکمن استدلال می‌کنند که واقعیت اجتماعی از طریق فرایندهای نهادینه‌سازی شکل می‌گیرد که در آن نهادها از جمله ساختارهای سیاسی مانند دولت، نقش مهمی در تثبیت و انتقال معانی اجتماعی ایفا می‌کنند. آن‌ها بیان می‌دارند که نهادها با ایجاد الگوهای رفتاری از پیش تعیین‌شده، رفتار انسانی را هدایت و معانی مشترک را در جامعه عینی‌سازی می‌کنند. (Berger & Luckmann, 1967, p. 72, 166) از این منظر، می‌توان استنباط کرد که دولت، به‌عنوان یکی از این نهادها، به‌طور اجتناب‌ناپذیری در ساخت و بازتولید ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی مشارکت دارد. در نتیجه، ادعای بی‌طرفی دولت می‌تواند به‌عنوان تلاشی برای پنهان کردن این نقش فعال و تأثیرگذار در شکل‌دهی به واقعیت اجتماعی تفسیر شود. این دیدگاه نشان می‌دهد که بی‌طرفی به صورت ضمنی سلطه ارزش‌های خاص را تحت پوششی خنثی مشروعیت می‌بخشد.

۲/۲. بی‌طرفی یا عدم جانبداری؟

در خصوص معنای بی‌طرفی در اندیشه تعارض منافع ممکن است این اشکال مطرح شود که بیان این نوشتار دو برداشت از بی‌طرفی را ممزوج و خلط نموده است و انتقادات وارد بر بی‌طرفی لیبرال را بدون آنکه ارتباط وثیقی با بی‌طرفی اندیشه تعارض منافع داشته باشد، بر آن تحمیل نموده است. به عبارت دیگر، اشکال این است که بی‌طرفی در اندیشه تعارض منافع به معنای رعایت برابری در اجرای مفاد قانونی و یا عدم تبعیض میان افراد مختلف در مقام اجرا یا قضا است و این متفاوت از بی‌طرفی لیبرالی است که به بی‌طرفی دولت در تعیین خیر و سعادت اشاره دارد.

برای توضیح دقیق‌تر این اشکال و پاسخ به آن لازم است به دو مفهوم «Neutrality» و «Impartiality» اشاره شود. مفاهیم مزبور در ترجمه فارسی اغلب با واژه یکسان «بی‌طرفی» ترجمه می‌شوند، اما در فلسفه سیاسی و اخلاق اغلب به‌عنوان دو مفهوم متمایز مطرح می‌شوند. نکته قابل توجه از منظر این پژوهش، آن است که بررسی دقیق‌تر ادبیات علمی نشان می‌دهد که در چهارچوب تفکر لیبرالی، این دو نه تنها تفاوت چشمگیری ندارند، بلکه از یک ریشه مشترک نشأت می‌گیرند. به عبارت دیگر هر دو مفهوم در خدمت اهداف بنیادین لیبرالیسم عمل می‌کنند. شایان ذکر است برای جلوگیری از اختلاط مفاهیم و در جهت تبیین ساده‌تر موضوع زین پس واژه «Neutrality» به «بی‌طرفی» ترجمه می‌شود و از «Impartiality» با عبارت «عدم جانبداری» یاد می‌شود.

بی‌طرفی، به‌عنوان یک رکن اساسی در لیبرالیسم، در آثار جان رالز به‌صراحت تبیین شده است؛ او در لیبرالیسم سیاسی استدلال می‌کند که دولت باید در برابر مفاهیم متعارض زندگی خوب، موضعی بی‌طرف اتخاذ کند تا تنوع عقاید را در یک جامعه پلورالیستی مدیریت کرده و مشروعیت سیاسی خود را حفظ نماید. (Rawls, 1993, p. 191) این اصل، ریشه در اندیشه‌های لیبرالیستی جان لاک دارد که در «نامه‌ای درباره تساهل» بر جدایی دولت از قضاوت‌های دینی و اخلاقی تأکید کرده بود تا خودمختاری فردی تضمین شود. (Locke, 1983, p. 46) «عدم جانبداری» نیز به‌نوبه خود از پایه‌های نظری لیبرالیسم نشأت می‌گیرد و بر قضاوت منصفانه و بدون پیش‌داوری تمرکز دارد که ریشه در عقل‌گرایی و نیز برابری مورد نظر لیبرالیسم دارد. رالز در نظریه عدالت، این مفهوم را در قالب «پرده نادانی» صورت‌بندی می‌کند که در آن افراد بدون آگاهی از جایگاه اجتماعی یا ارزش‌های شخصی خود، اصول عدالت را انتخاب می‌کنند تا از هرگونه تعصب جلوگیری شود. (Rawls, 1971, p. 17) این ایده با برداشت امانوئل کانت از عقل

عملی بی طرف هم‌راستا است که بر لزوم قضاوت‌های عادلانه و فارغ از پیش‌فرض‌های خاص تأکید دارد. (Kant, 1785, p. 31) بری نیز در «عدالت به‌عنوان عدم جانبداری» این مفهوم را به‌عنوان بنیانی برای توافق عقلانی در چهارچوب لیبرالیسم تبیین می‌کند و بر نقش آن در تضمین برابری و دوری از جانبداری تأکید می‌ورزد. (Barry, 1995, pp. 121-124) از این‌رو، هر دو مفهوم در تکیه بر مبانی لیبرالیسم از جمله خودمختاری فردی، برابری، و ارزش‌زدایی مشترک هستند.

نکته مهم و قابل توجه اینجاست که به تبع ریشه‌های اندیشه‌ای مشترک، مفاهیم یادشده در مقام عمل نیز نتایج مشترکی خواهند داشت و عملاً به‌عنوان دو روی یک سکه ظاهر می‌شوند، زیرا هر دو به حفظ فضایی برای خودمختاری فردی و ارزش‌زدایی در جامعه منجر می‌شوند. بی‌طرفی دولت، با اجتناب از ترویج یک مفهوم خاص از خیر، بر همزیستی بین دیدگاه‌های متکثر تأکید دارد و عدم جانبداری از محور قرار گرفتن ارزش‌های خاص جلوگیری می‌کند و این همان نکته‌ای است که بری به آن اشاره نموده است و به نوعی از هم‌راستا بودن این مفاهیم یاد کرده است. (Barry, 1995, p. 143)

هم‌گرایی این دو مفهوم توسط جerald گاوس در مقاله «بی‌طرفی لیبرال: اصلی قانع‌کننده و رادیکال» مورد تصریح قرار گرفته است. او رابطه بین بی‌طرفی و عدم جانبداری را در چهارچوب سیاست‌گذاری لیبرال بررسی می‌کند و استدلال می‌کند که این دو مفهوم، در عمل به هم نزدیک می‌شوند. گاوس تأکید دارد که در توجیه قوانین اجباری در یک جامعه پلورالیستی، این دو هم‌گرا می‌شوند و تمایز نظری میانشان در برابر نیازهای عملی اداره یک جامعه متنوع، کم‌اهمیت می‌گردد. او بی‌طرفی را تجلی سیاسی عدم جانبداری در محدود کردن اقدامات دولت و عدم جانبداری را سنگ بنای اخلاقی بی‌طرفی می‌داند. (Gaus, 2003, pp. 191-218)

از این رو می‌توان گفت؛ پذیرفتن عدم جانبداری در سطح تصمیم‌گیری‌های عمومی مستلزم پذیرش بی‌طرفی در همان معنای لیبرالی است. توضیح اینکه با وجود اندیشه‌های متکثر و رفتارهای متنوع افراد در جامعه، صرفاً در فرضی می‌توان تصمیمات عمومی و حتی تصمیمات حرفه‌ای - در معنای متعارف آن - را بدون جانبداری اتخاذ نمود که در مقام تعیین رفتار درست و غلط، قائل به تکثر باشیم. به عبارت دیگر، ابتدا باید در ساخت اجتماعی به ارزش‌زدایی از رفتار بشری برسیم و تفاوتی میان رفتارها و اندیشه‌های گوناگون قائل نباشیم تا بتوانیم در مقام اتخاذ تصمیم و یا در مقام اجرا بدون جانبداری عمل

کنیم. به همین دلیل، همانطور که بی‌طرفی مورد نظر اندیشه لیبرال نشدنی است، عدم جانبداری در سطح تصمیمات عمومی نیز آرمانی غیرقابل تحقق است.

با این اوصاف، روشن می‌شود که چرا برخی نویسندگان کیفیت حکمرانی در نظریه حکمرانی خوب را منوط به تحقق بی‌طرفی و عدم جانبداری می‌دانند. تا حدودی نیز روشن می‌شود که چرا برخی بی‌طرفی را مفهومی برای شناخت فساد دانسته‌اند و فساد را نقض بی‌طرفی تعریف نموده‌اند. (Kurer, 2005, p. 222) با این حال، بیان این نکته ضروری است که نفی عدم جانبداری به عنوان یکی از نقاط قابل اتکا در اداره امر عمومی، به معنای حمایت از جانبداری نیست - چه اینکه دفاع از جانبداری به مفهوم عدالت‌ستیزی، فاقد وجهت عقلی است -، بلکه مقصود آن است که نشان داده شود مفهوم «عدم جانبداری» آن‌گونه که در اندیشه مدیریت تعارض منافع بسط یافته، بر تقریری خاص و لیبرال استوار گردیده و در نهایت، در خدمت منظومه اهداف لیبرالیسم عمل می‌کند. این اهداف و غایات، با تعریف عدالت در اندیشه دینی، تفاوت‌هایی دارند.

حال که روشن شد این دو مفهوم ریشه‌های مشترکی دارند و در عمل نتایج مشابهی خواهند داشت، خوب است به این نکته نیز اشاره شود که منابع مربوط به مدیریت تعارض منافع صراحتاً از هر دو معنای بی‌طرفی استفاده کرده‌اند. (Schindler, 2012, p. 160, 162; Peters, 2012, p. 21) زمانی که این منابع هر دو واژه «Neutrality» و «Impartiality» را در کنار هم به کار می‌برند، توجه به معنای آن دارند و دقیقاً چنین نظر دارند که هر دو مفهوم را به عنوان ریشه‌های تعارض منافع برشمرند.

جالب آنکه انتقاد به مفهوم بی‌طرفی و عدم جانبداری لیبرالی به منابع مربوط به مدیریت تعارض منافع نیز کشیده شده است، چنانکه برخی از نویسندگان با اشاره به ممکن نبودن بی‌طرفی در تصمیمات اداری، تلقی مکانیکی از امر اداری و اجرای آن توسط صاحب منصب عمومی را مردود دانسته‌اند و تصریح کرده‌اند حتی اگر اختیاری برای صاحبان مناصب عمومی وجود نداشته باشد و آن‌ها مأمور به انجام یک کار خاص و مشخص باشند، باز هم اقدام ایشان مشتمل بر نوعی داوری میان الزامات مختلف سیاست عمومی است. (Auby, 2012, p. 157) ایشان تناقض درونی و ذاتی بی‌طرفی با کارکرد اساسی اداره در سنت حقوق اداری را یادآور شده‌اند. (Auby, 2012, pp. 150-151) این بیان نشان می‌دهد که تبعیت و پیروی از سیاست‌های تعیین‌شده در هر حکمرانی، خود در تناقض با بی‌طرفی مورد ادعای لیبرال‌ها در

نظریات حکمرانی خوب است. از این رو است که غیر قابل درک بودن لزوم رعایت بی‌طرفی، نقطه قابل توجه بحث تعارض منافع از دیدگاه اوبی است. به نظر می‌رسد او تا حدی تهی بودن معنای بی‌طرفی در نظریه‌های لیبرال دموکراسی را درک کرده است و پس از بیان این نکته که رکن اساسی در تعریف تعارض منافع تضمین «بی‌طرفی» است، به متعارض بودن لزوم رعایت بی‌طرفی با لزوم تبعیت از قوانین مصوب پارلمان اشاره می‌کند. (Auby, 2012, pp. 150–152)

تهی بودن مفهوم بی‌طرفی لیبرالی در اندیشه تعارض منافع مورد اعتراض برخی محققان دیگر نیز قرار گرفته است، چنانکه ایشان تصویر یک دولت بی‌طرف که خود را وقف منافع عمومی کرده باشد و کاملاً از منافع فردی و حزبی بری باشد، با واقعیت روزمره مسائل حوزه حقوق اداری متفاوت دانسته‌اند. ایشان در مقام استدلال برای ادعای خود به این واقعیت غیرقابل انکار اشاره نموده‌اند که منفعت عمومی مفهومی نیست که به این سادگی‌ها قابل تشخیص و شناسایی باشد.^۱ (Schindler, 2012, p. 161) فریتز فلینر، بنیانگذار دکتورین حقوق اداری مدرن در سوئیس نیز بیش از یک قرن پیش این نکته را به خوبی بیان نموده است: «مفهوم منفعت عمومی، در نوسان و در معرض تغییر است.» (Fleiner, 1912, p. 46)

۳. ابتدای اندیشه مدیریت تعارض منافع بر دیدگاه‌های فایده‌گرایانه

در تعریف مفهوم منفعت عمومی در اغلب منابع مربوط به موضوع تعارض منافع به تبع حوزه علوم اجتماعی، ادبیات فایده‌گرایانه^۲ و مشخصاً آثار افرادی همچون جرمی بنتام و جان استوارت میل اشاره شده است. به عنوان نمونه برخی از محققین پس از طرح مفهوم منفعت در حوزه علوم اجتماعی در مکتب فایده‌گرایی، در مقام نوع‌شناسی نفع از ادبیات لیبرال و فایده‌گرا استفاده نموده‌اند. (مرتب و همکاران، ۱۴۰۰، ص. ۳۴) بیان مفهوم منفعت از دریچه فایده‌گرایی بلافاصله پس از طرح معنای لغت‌نامه‌ای واژه منفعت تا حد زیادی این تصور را القاء می‌نماید که از منظر ایشان ادبیات تعارض منافع پیوند ناگسستنی با رویکردهای فایده‌گرا دارد.

^۱ دلایل دیگری برای مخالفت با این مفهوم نیز در منبع یادشده ذکر گردیده است. برای مطالعه بیشتر رک. (Schindler, 2012)

آراء و نظرات جرمی بنتام در معرض نقد و بررسی اندیشمندان متعددی قرار گرفته است. اشکالات و ابهامات بنیادین نظر بنتام، فایده‌گرایان را به این نتیجه رساند که باید در آن اصلاحاتی اعمال نمایند. تفوق سودگرایی بنتامی در اذهان افراد جامعه، خطر بزرگی محسوب می‌شد که مایکل سندل با ذکر چند واقعه تاریخی و مثال‌هایی ذهنی تلاش کرده است آن را تصویر نماید. او دو ایراد اصلی را بر نظر بنتام وارد می‌کند. ایراد اول از زاویه حقوق فردی است. فلسفه سودگرایی بنتامی، احترام چندانی برای حقوق فردی قائل نیست، چون به تک تک افراد توجه نمی‌کند و به سرجمع رضایت مردم اعتنا دارد. او با ذکر مثال‌هایی از جمله «انداختن شیرها به جان مسیحی‌ها»^۱ و «امکان توجیه شکنجه یک تروریست در سناریوی بمب ساعتی» ناتوانی نظریه بنتام در تأمین حقوق فردی و از بین بردن ارزش‌های اساسی را نشان می‌دهد. (سندل، ۱۴۰۱، صص. ۳۷-۴۰)

ایراد دوم سندل به سودگرایی بنتامی، ارائه یک واحد ارزش‌گذاری مشترک است. سودگرایی برای اندازه‌گیری و جمع و تفریق میان منافع باید بتواند همه آن‌ها را در یک واحد مشترک ارائه کند. سندل در اصل امکان تبدیل تمامی ارزش‌ها به یک قالب مشخص تردید می‌کند. او با اشاره به ماجرای «تحقیقات شرکت فیلیپ موریس در خصوص آثار و مزایای مصرف سیگار در بودجه کشور چک»^۲،

^۱ در رم باستان مردم برای تفریح، مسیحیان را در برابر شیرها رها می‌کردند. از نگاه یک سودگرا، زجر کشیدن مسیحی زمانی که به وسیله شیرها دریده می‌شود، در برابر حظ و بهره‌ای که اهالی رم از دیدن آن صحنه دریافت می‌کنند، قابل چشم‌پوشی است.

^۲ شرکت فیلیپ‌موریس در جمهوری چک، برای جلوگیری از افزایش مالیات سیگار، اقدام به تحلیل اقتصادی آثار مصرف آن کرد. نتایج این مطالعه نشان می‌داد که در مجموع، منافع مالی دولت از طریق درآمدهای مالیاتی و صرفه‌جویی در هزینه‌های بازنشستگی و مراقبت‌های بلندمدت (به دلیل مرگ زودرس سیگاری‌ها)، بیش از هزینه‌های درمانی آن‌ها است. با این حال، افشای عمومی این تحلیل به یک فاجعه رسانه‌ای منجر شد، زیرا در آن جان انسان‌ها صرفاً به محاسبات مالی تقلیل یافته بود و این نگاه غیراخلاقی موجی از اعتراض‌ها را برانگیخت.

«انفجار باک بنزین خودروی فورد مدل پینتو»^۱ و «دختران کالج سنت آن»^۲ نشان می‌دهد تبدیل امور اخلاقی به یک واحد ارزش ثابت - همان پول - امکان‌پذیر نیست و نتایج آن مورد پذیرش اغلب افراد نیست. (سندل، ۱۴۰۱، صص. ۴۱-۴۸)

جان استوارت میل که تا انتها خود را وفادار به فایده‌گرایی می‌دید تلاش کرد تا با تبیینی نو از دیدگاه‌های فایده‌گرایانه، جانی تازه به آن ببخشد. تألیفات میل را می‌توان تلاش خستگی‌ناپذیری برای آشتی دادن حقوق فردی با فلسفه فایده‌گرایی دانست. جان استوارت میل افراد را مادامی که به دیگران زبانی نمی‌رسانند دارای استقلال مطلق و حاکم بر خود و روح و جسم خویش معرفی می‌کند. این رویکرد میل با مبانی فایده‌گرایی متناقض به نظر می‌رسید، زیرا ترجیح منافع یک اقلیت مطلق بر منافع اکثریت به دلیل احترام به حقوق فردی به هیچ عنوان با منطق فایده‌گرایی همخوان نخواهد بود، اما میل معتقد است دفاع از آزادی را بر اساس منطق فایده‌گرایی رقم زده و البته او برداشت دیگری از مفهوم سود ارائه می‌کند. او سود را هدف غایی هر مسئله اخلاقی می‌داند، اما سود را در معنایی وسیع تفسیر می‌کند که در بیان او «منافع پایدار انسان به عنوان یک موجود مترقی» است. میل به ادله مختلف استدلال می‌کند که

^۱ فورد پینتو، یکی از پرفروش‌ترین خودروهای دهه ۱۹۷۰، نقص طراحی خطرناکی داشت که در صورت برخورد از پشت، باعث انفجار باک بنزین می‌شد. این نقص به مرگ بیش از ۵۰۰ نفر و سوختگی‌های شدید بسیاری انجامید. بررسی‌ها نشان داد مهندسان شرکت از این مشکل آگاه بودند، اما با محاسبه‌ای سودگرایانه، هزینه ناچیز ۱۱ دلاری رفع نقص در هر خودرو را با «هزینه» پیش‌بینی‌شده ناشی از جریمه حوادث (۲۰۰ هزار دلار برای هر کشته و ۶۷ هزار دلار برای هر مجروح) مقایسه کرده و به‌صرفه دانسته بودند که از ایمنی‌سازی خودداری کنند.

^۲ در دهه ۱۹۷۰ کالج‌های دخترانه و پسرانه در دانشگاه آکسفورد از یکدیگر جدا بودند. کالج‌های دخترانه قواعدی داشتند که اجازه نمی‌دادند هیچ پسری شب در اتاق دختری بماند. اما این قانون به راحتی نقض می‌شد. چند عضو هیئت علمی خانم که مسن‌تر بودند و سنتی‌تر فکر می‌کردند این کار را غیراخلاقی می‌دانستند، چون معتقد بودند دختر تا پیش از ازدواج نباید شب را با پسری سپری کند، اما زمانه عوض شده بود و سنت‌گرایان از بیان نظرات واقعی‌شان خجل بودند. لذا آن‌ها از ادبیات سودگرایانه بهره بردند و مدعی شدند اقامت شبانه پسرها هزینه کالج را بالا می‌برد، چون آن‌ها باید دوش بگیرند که مصرف آب گرم را افزایش می‌دهد و ملافه‌ها نیز باید نو به نو تعویض شوند. در نهایت مصالحه‌ای میان سنت‌گرایان و اصلاح‌طلبان حاصل شد: هر دختر فقط سه شب در هفته می‌تواند میهمان داشته باشد و میهمان باید شبی پنجاه بنی به عنوان هزینه اقامتش به کالج بپردازد. روز بعد روزنامه گاردین تیتز زد: «دختران سنت آن، شبی پنجاه بنی» طولی نکشید که مقررات مزبور نیز حذف شد و اقامت رایگان شد!

احترام به آزادی فردی در بلندمدت منجر به بیشترین خشنودی برای انسان می‌شود. (سندل، ۱۴۰۱، صص. ۴۸-۵۱)

میل تلاش کرده است تا به تمامی انتقادات مطرح‌شده به فایده‌گرایی پاسخ دهد. او در این راستا مجبور به اعمال تغییراتی در نظرات بن‌تام شده است. یکی از این تغییرات مهم اتکا به آرمان‌های اخلاقی مستقل از فایده‌گرایی است. میل در پاسخ به ایراد دومی که پیش‌تر ذکر شد تلاش می‌کند نشان بدهد فایده‌گرایان میان لذت‌های والا و پست قائل به تفاوت هستند. اگر چه بن‌تام صراحتاً فرق‌گذاری میان ارزش‌ها را رد می‌کرد و صرفاً شدت را ملاک اندازه‌گیری معرفی می‌کرد، میل کیفیت لذت‌ها را نیز به رسمیت شناخت. میل ضمن وفاداری به مبانی فایده‌گرایی صراحتاً بعضی از انواع لذت را دلخواه‌تر و ارزشمندتر از بقیه دانست. او تعیین ارجحیت و جذابیت میان دو ارزش را به افرادی احواله می‌دهد که هر دو ارزش را تجربه کرده‌اند. سندل با انجام آزمایشی نشان می‌دهد که این برداشت میل تا چه اندازه غلط است.^۱

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، برداشت از مفهوم «نفع» و «فایده» در میان فایده‌گرایان یکسان نبوده و گاه متعارض است. کیملیکا با ارائه یک تقسیم‌بندی چهارگانه به واکاوی و نقد این برداشت‌ها می‌پردازد: (Kymlicka, 2002, pp. 13-18)

ا. رفاه لذت‌گرا: در این دیدگاه، نفع غایی انسان دستیابی به لذت است. نقد اصلی نوزیک بر این تلقی، مثال «ماشین لذت» است که با ایجاد شادی کاذب، معنای انتخاب اصیل انسانی را خدشه‌دار می‌کند.

ب. نفع غیرلذت‌جویانه: در این نگاه، نفع به عنوان یک «حالت ذهنی» مثبت (مانند رضایت) تعریف می‌شود. کیملیکا این تفسیر را نیز ناکافی می‌داند و استدلال می‌کند که بسیاری امور

^۱ او این نکته را تبیین می‌کند که افراد غالباً لذت‌های پست، زودگذر و مادی را به لذت‌های والا و بنیادین ترجیح می‌دهند. او با پخش سه قطعه فیلم از یک کشتی کج، یک تک‌گویی از هملت و کارتون سیمپسون‌ها در کلاس درس از دانشجویان می‌خواهد در نظرسنجی شرکت کنند و بیان کنند ترجیح می‌دهند کدام یک از این سه قطعه را تماشا کنند. بدون استثناء نازل‌ترین قطعه - یعنی کارتون سیمپسون‌ها - رأی می‌آورد. (سندل، ۱۴۰۱، صص. ۵۱-۵۶)

پیوند میان ادبیات مدیریت تعارض منافع و رویکرد فایده‌گرایانه، یک حادثه و یا صرفاً منبعث از یک سلیقه شخصی نبوده است، بلکه قرابت غیر قابل انکار اساس تفکر مدیریت تعارض منافع با رویکردهای فایده‌گرایانه موجب کششی بوده که به هم‌افقی منجر شده است. رویکردهای فایده‌گرایانه به بیشینه‌سازی لذت می‌اندیشند و منفعت را معادل لذت می‌دانند. لذا ناگزیر باید میان منافع قائل به ترجیح و اولویت باشند. اگر چه در خصوص معیار و ملاک اولویت و ترجیح برخی منافع یا لذات بر منافع یا لذات دیگر، فایده‌گرایان اختلاف کرده‌اند، لکن در خصوص اصل لزوم ترجیح برخی منافع به دیگر منافع مشترکند.

این نقطه، همان نقطه‌ای است که اندیشه مدیریت تعارض منافع با رویکردهای فایده‌گرایانه پیوند می‌خورد. اندیشه مدیریت تعارض منافع نیز در صدد ترجیح منافع عمومی بر منافع شخصی است. توضیح اینکه در پس هر تعریف و هر برداشتی از تعارض منافع، یک باور پنهان مبنی بر تفوق منفعت عمومی نسبت به منفعت شخصی وجود دارد. به عبارت دیگر، اندیشه مدیریت تعارض منافع بر این اصل اساسی استوار شده است که همواره منفعت عمومی امری مطلوب و غیرقابل خدشه است و آنچه که منفعت عمومی را تهدید می‌کند، یک منفعت خصوصی یا منفعت شخصی است. این سنخ دوگانه‌سازی و تقابل‌سازی میان منافع عمومی و منافع شخصی برآمده از رویکردهای فایده‌گرایانه است.

دلیل تفوق منفعت عمومی نسبت به منفعت شخصی احتمالاً چیزی جز تلاش برای بیشینه‌سازی منفعت نیست. چه بسا که مفهوم منفعت عمومی خود در بستر فایده‌گرایی متولد شد و مبنای آن بیشترین خشنودی برای بیشترین کسان است. (حاج‌زاده، ۱۳۹۳، ص. ۱۶) این همان نقطه‌ای است که بنتام و میل را از یکدیگر جدا می‌کند. شاید مهم‌ترین تغییری که میل بر نظرات بنتام اعمال نمود، اصالتی است که او به جامعه و لذت و سود جمعی داد. بنتام اصالت را به لذت و سود فردی می‌داد و سود جمعی را صرفاً به عنوان یک وسیله و یا ابزار برای رسیدن به لذت شخصی می‌دانست. در دیدگاه بنتام، اصالت با منفعت شخصی است و تلاش‌ها باید برای بیشینه‌سازی آن باشد. در مقابل میل، اصالت را به منفعت عمومی می‌دهد و آن را ارزشمندتر از منفعت شخصی معرفی می‌کند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، صص. ۱۹۲-۱۹۳)

از نظر میل، معیار فایده‌گرایانه رفتار درست فقط خوشی فرد نیست، بلکه شادمانی همه است. فایده‌گرایی فرد را ملزم می‌کند در جمع میان شادکامی خود و شادکامی دیگران، همچون یک ناظر بی‌طرف و نیکوکار، منصف باشد. او عناصر تربیتی را که تأثیر شگرفی بر باورهای افراد دارند، ملزم

می‌داند تا با به‌کارگیری نفوذ خود در ذهن هر یک از افراد، شراکت جداناپذیری میان خوشبختی فرد و خیر اجتماع بنا نمایند. (میل، ۱۳۸۸، ص. ۷۴) به نظر می‌رسد با این بیان تا حد زیادی دلیل تکیه آثار پژوهشی مربوط به تعارض منافع بر نظرات میل روشن شده است. در اندیشه میل در مقام تراحم، تردیدی بر اولویت منافع عمومی وجود ندارد. زیرا ملاک و معیار، جلب لذت بیشتر برای بیشترین افراد است. (حدادزاده شکیبیا، ۱۴۰۰، ص. ۱۹۸)

اندیشه تعارض منافع، انسان را موجودی منفعت‌طلب - فارغ از نوع منفعتی که او ترجیح می‌دهد - تصور می‌کند که باید همواره مورد رصد و نظارت باشد. او صرفاً بر اساس منفعت، تصمیم‌گیری و رفتار می‌کند و هر لحظه ممکن است تفوق منفعت عمومی به منفعت شخصی را فراموش کند و بر اساس امیال خود عمل نماید. چنین تصویری از انسان اقتضای آن را دارد که هر یک از تصمیمات و افعال او در یک بستر شیشه‌ای و شفاف و با روش‌های متناسب مورد رصد و ارزیابی مستمر قرار گیرد. چنین موجودی، غیر قابل اعتماد و غیر قابل اتکا است. او همواره به بیشینه‌سازی منفعت فکر می‌کند و کافی است که قائل به این نباشد که تأمین منفعت عمومی در بلندمدت منافع شخصی او را بیشینه خواهد کرد، همین مقدار برای تبدیل او به یک عنصر نامطلوب کافی است.

با این توصیف، اگر یک بار دیگر مبانی و رویکردهای فایده‌گرایان را در ذهن مرور کنیم، هم‌افق بودن اندیشه مدیریت تعارض منافع با رویکردهای فایده‌گرایانه کاملاً روشن است. آیا انسانی که اندیشه مدیریت تعارض منافع تصویر می‌کند با انسانی که رویکردهای فایده‌گرایانه ترسیم می‌کنند، تفاوتی دارد؟ اندیشه مدیریت تعارض منافع واکنشی است به رفتار آدمی در اندیشه اقتصاد لیبرال و نئولیبرال.^۱ «بیشینه‌سازی نفع شخصی» و «پیروی از آن» نقش اساسی در توسعه اقتصاد نئوکلاسیک ایفا نموده است. در این رویکرد، رفتاری عقلایی تلقی می‌شود که بر اساس دو اصل مزبور شکل گرفته باشد. اندیشه اقتصاد نئوکلاسیک مبتنی بر نظرات «خودگروی لذت‌گرایانه»^۲ شکل گرفته است. (جابری، ۱۳۸۸، صص. ۱۷۵-۱۷۷) انسانی که اقتصاد نئوکلاسیک تصویر می‌کند تا حدود زیادی روشن است. جای تعجب

^۱ اولین ریشه‌های تفکر نئولیبرالی، در علم اقتصاد تولید شد و به سایر حوزه‌ها تسری یافت. اندیشه مدیریت تعارض منافع نیز متعاقب تفوق رویکردهای اقتصادی و ورود آن به ساحت اداره امر عمومی متولد شده است.

^۲ برای مطالعه بیشتر در خصوص مفهوم خودگروی رک. (جابری، ۱۳۸۸)

منفعت عمومی بر منفعت شخصی، چیزی جز تلاش برای حداکثر کردن سود کل جامعه نیست؛ همان گونه که خود مفهوم «منفعت عمومی» نیز با شعار «بیشترین خشنودی برای بیشترین افراد» در بستر فایده‌گرایی متولد شد. به نظر می‌رسد مدیریت تعارض منافع پاسخی مستقیم به رفتار انسان در اقتصاد لیبرال و نئولیبرال است. محوریت مفاهیم «بیشینه‌سازی نفع شخصی» و «پیروی از آن» در توسعه اقتصاد نئوکلاسیک، که بر پایه «خودگروی لذت‌گرایانه» بنا شده، تصویر روشنی از انسان اقتصادی ترسیم می‌کند. بنابراین طبیعی است که اندیشه تعارض منافع نیز - که در دل همین تفکر زاده شده و رشد یافته - خود را برای مقابله با چنین انسانی آماده کند.

با این اوصاف و با توجه به مؤلفه‌های خاص نظام جمهوری اسلامی در عرصه فلسفه اجتماعی، به‌کارگیری اندیشه مدیریت تعارض منافع بدون بازنگری و اصلاح در مبانی فلسفی آن امکان‌پذیر نخواهد بود. حال این سؤال مطرح می‌شود که این اصلاحات چه ماهیتی دارند و شیوه اجرای آن‌ها چگونه باید باشد؟ پاسخ به این پرسش، موضوعی است که نیازمند واکاوی در پژوهش‌های آتی است.

۱۶) هراسانی، سعید. (۱۴۰۲). انطباق مداوم و شکست‌های موفقیت‌آمیز: تجربه استقرار نظام مدیریت تعارض منافع در ایران (ش. ۰۲). تهران: توانمندسازی حاکمیت و جامعه.

- 17) Auby, Jean-Bernard. (2012). Conflict of interest and administrative law. In A. Peters & L. Handschin (Eds.), *Conflict of Interest in Global, Public and Corporate Governance* (pp. 145-158). Cambridge: Cambridge University Press.
- 18) Barry, Brian. (1995). *Justice as Impartiality*. Oxford: Oxford University Press.
- 19) Bellamy, Richard. (2000). *Liberalism and Modern Society*. Cambridge: Polity Press.
- 20) Bentham, Jeremy. (2000). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*. Kitchener: Batoche Books.
- 21) Berger, Peter L.; & Luckmann, Thomas. (1967). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. England: Penguin Group.
- 22) Bertók, János. (2003). *Managing conflict of interest in the public service: OECD guidelines and Country Experiences*. Paris: Organisation for Economic Co-operation and Development.
- 23) Davis, Michael. (2012). *Conflict Of Interest*. In *Encyclopedia of applied ethics*. Cambridge: Academic Press.
- 24) Davis, Michael; & Stark, Andrew. (2001). *Conflict of Interest in the Professions*. Oxford: Oxford University Press.
- 25) Doig, Alain. (2008). *Conflict of Interest of elected officials: the experience of the United Kingdom*. Strasbourg: Council of Europe Publishing.
- 26) Friedberg, Erhard. (2012). Conflict of interest from the perspective of the sociology of organised action. In *Conflict of Interest in Global, Public and Corporate Governance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 27) Gaus, Gerald F. (2003). Liberal Neutrality: A Compelling and Radical Principle. In G. Klosko & S. Wall (Eds.), *Perfectionism and Neutrality: Essays in Liberal Theory* (pp. 191-218). Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- 28) Gisselquist, Rachel. (2012). *Good Governance as a Concept, and Why This Matters for Development Policy* (No. 2012/30). Tokyo: United Nations University (UNU), World Institute for Development Economics Research (WIDER).

- 29) Kant, Immanuel. (1785). *Groundwork of the Metaphysics of Morals* (Revised edition). Cambridge: Cambridge University Press.
- 30) Kurer, Oskar. (2005). Corruption: An alternative approach to its definition and measurement. *Political Studies*, 53(1), 222-239.
- 31) Kymlicka, Will. (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford: Oxford University Press.
- 32) Kymlicka, Will. (2002). *Contemporary political philosophy: An introduction*. Oxford: oxford University Press.
- 33) Locke, John. (1983). *A Letter Concerning Toleration*. (J. H. Tully, Ed.). Indianapolis: Hackett Publishing Company.
- 34) Luebke, Neil R. (1987). Conflict of interest as a moral category. *Business & Professional Ethics Journal*, 6(1), 66-81.
- 35) MacDonald, Chris; McDonald, Michael; & Norman, Wayne. (2002). Charitable conflicts of interest. *Journal of Business Ethics*, 39, 67-74.
- 36) Neal, Patrick. (2000). *Liberalism and its Discontents*. London: Macmillan.
- 37) Norman, Wayne; & MacDonald, Chris. (2009). Conflicts of Interest. In G. G. Brenkert (Ed.), *The Oxford Handbook of Business Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
- 38) Peters, Anne. (2012). Conflict of interest as a cross-cutting problem of governance. In *Conflict of interest in global, public and corporate governance* (pp. 3-38). Cambridge: Cambridge University Press.
- 39) Rawls, John. (1971). *A Theory of Justice*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- 40) Rawls, John. (1993). *Political Liberalism*. New York: Columbia University Press.
- 41) Sandel, Michael J. (1982). *Liberalism and the Limits of Justice*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 42) Sandel, Michael J. (1996). *Democracy's Discontent: America in Search of a Public Philosophy*. Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.
- 43) Schindler, Benjamin. (2012). Conflict of interest and the administration of public affairs - a Swiss perspective. In A. Peters & L. Handschin (Eds.), *Conflict of Interest in Global, Public and Corporate Governance* (pp. 159-176). Cambridge: Cambridge University Press.

- 44) van Staveren, Irene. (2007). Beyond Utilitarianism and Deontology: Ethics in Economics. *Review of Political Economy*, 19(1), 21-35.
- 45) Vincent, Andrew. (2023). *Modern political ideologies*. Newjersey: Wiley-Blackwell.
- 46) Whitton, Howard.; & Bertók, János. (2005). *Managing Conflict of Interest in the Public Sector A Toolkit*. Paris: OECD Publishing.
- 47) Fleiner, Fritz. (1912). *Institutionen des Deutschen Verwaltungsrechts*. Tübingen: Verlag von J.C.B. Mohr (Paul Siebeck).